

گزارش سیاسی کمیته اجرائی سازمان به کنفرانس هفتم

جناح مسلط بود بلکه مستقیم و غیر مستقیم در این نقطه نظر سهیم بودند که دیگر نمی توان با سیاست ها و تاکتیک های گذشته حکومت کرد. درآستانه انتخابات دوم خرداد، بحران سیاسی و شکاف درونی دستگاه دولتی تا بدان مرحله رشد کرده بود و نارضایتی مردم از حکومت اسلامی چنان گسترش یافته بود که جناح مسلط چاره ای جز این نداشت که به نتیجه رقابت میان این دو گروه تن بدهد و در واقع شکست خود را بپذیرد. چرا که نه تنها جناح های مختلف بورژوازی اپوزیسیون و بورژوازی بین المللی که خواستار تحولاتی از درون خود رژیم و تقویت جناح های به اصطلاح معتدل ترآن بودند، با تمام قوا تلاش همه جانبه ای را برای پیروزی خاتمی سازمان داده بودند، بلکه برای نخستین بار پس از سال ۶۰، توده وسیعی از مردم نیز در این عرصه به دخالت می پرداختند. حضور مردم در انتخابات دلائل مشخصی داشت. این واقعیتی است که اگر توده مردم هنوز آمادگی کامل و لازم را برای سرنگونی یک حکومت نداشته باشند و این امکان برای آنها وجود داشته باشد که از میان جناح های بورژوازی یکی را انتخاب کنند، معمولاً محک انتخاب آنها، انتخابی میان بد و بدتر است. در اوضاع سیاسی ویژه ای که در اوائل سال ۷۶ پیش آمده بود، مردم در میان کاندیداهای ریاست جمهوری فردی را می دیدند که ادعای بهبود اوضاع را داشت. از آزادی های سیاسی و حقوق مردم سخن میگفت و رودر روی جناحی قرار میگرفت که خواهان ادامه سیاستهای گذشته بود.

برغم این که ماهیت خاتمی و گروه های طرفدار او و نیز عملکرد آنها در دوران حکومت اسلامی بر مردم روشن بود و اکثریت عظیم مردم هیچ توهمی به آنها و کل رژیم نداشتند، معذرا در انتخابات شرکت کردند. آنها به خاتمی رای دادند تا اگر بهبودی هم در اوضاع صورت نمیگیرد از وخامت اوضاع جلوگیری شود. این رای به خاتمی معنای دیگری نیز داشت و بیانی از مخالفت آشکار مردم با حکومت اسلامی و بویژه دستگاه روحانیت و ولی فقیه بود. چرا که مردم دقیقاً بر خلاف خواست و نظر رهبر حکومت اسلامی عمل کردند. چرا که آنها حتی فتاوی رهبران مذهبی را به هیچ گرفتند و به کاندیدای آنها نه گفتند. این واقعیت که اکثریت بسیار عظیم مردم برغم شرکتشان در انتخابات هیچ توهمی به رژیم جمهوری اسلامی و جناح های آن نداشتند، در این دو سال گذشته نیز بر همگان آشکار شده است. در این مدت کشمکش شدیدی میان این جناح ها در جریان بود، اما توده مردم به مبارزه خود مستقل از این جناح ها ادامه دادند و به جانبداری از این یا آن جناح برنخاستند. البته به این نکته نیز اشاره کنیم که بخش اندکی از مردم از روی توهم در انتخابات شرکت کردند و در شرایطی که بورژوازی داخلی و بین المللی تبلیغات گسترده ای را به نفع خاتمی سازمان داده بودند و او را اصلاح طلب و آزادیخواه معرفی میکردند، این بخش اندک از مردم با این تصور و توهم در انتخابات شرکت کردند که او تافته جدا بافته ای از کل دستگاه روحانیت و دیگر سران حکومتی است. این توهمات نیز در طول این دو سال تا حدود زیادی از میان رفت.

بهرحال شرکت اکثریت مردم در انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی خاتمی بر ناطق نوری با یک ائتلاف چند میلیونی، شکستی سنگین برای جناح مسلط بود و توازن قوا را باز هم به زیان آنها برهم زد. با شکل گیری توازن جدید، تضاد و کشمکش جناح ها ابعاد همه جانبه ای به خود گرفت و عملاً به بحران قدرت انجامید. با این تحولات، بحران سیاسی وارد مرحله جدیدی شد.

خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد و به نمایندگی از مجمع روحانیون و کارگزاران، زمام امور اجرائی کشور را در دست گرفت. او چه میخواست بکند و در عمل در این دو سال چه کرده است؟ گفتیم که ائتلاف طرفداران خاتمی هریک بنحوی به این نتیجه رسیده اند که سیاست های گذشته حکومت اسلامی با شکست روبرو شده و دیگر نمیتوان با همان سیاستها و تاکتیکها حکومت کرد. این واقعیت بر همگان روشن است که این جناح نیز همانند جناح دیگر خواهان حفظ جمهوری اسلامی با تمام بنیادهای آن میباشد. پس روشن است که این تغییر در سیاست، تغییری کیفی" متفاوت از سیاست های گذشته نیست، بلکه اساساً تغییری در تاکتیک است. در واقعیت امر آنها در شرایطی که عموم مردم از جمهوری اسلامی روی برگردانده و به رودر روی با آن برخاسته اند، خواهان آن هستند که اندکی از دامنه فشار های بی حد و حصر اجتماعی و سیاسی بر مردم کاسته شود و فضای سیاسی بانسب و

رفقا! کنفرانس سازمان در شرایطی متمایز از کنفرانس پیشین برگزار می شود. در فاصله دو کنفرانس، تغییرات محسوسی در اوضاع سیاسی ایران بوقوع پیوسته و رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون با چنان بحران سیاسی جدی و ژرفی روبروست که تمام موجودیت اش را به مخاطره انداخته است.

نشانه های اولیه این بحران حتی در مقطع تشکیل کنفرانس ششم سازمان آشکار شده بود. اگر کمی به عقب برگردیم و به نیمه اول دهه ۷۰ نظری بیافکنیم، میبینیم که از همان نخستین سالهای این دهه، رشد تضادهای اجتماعی به مرحله ای رسیده بود که توده مردم، کارگران و زحمتکشانی که زیر فشارهای طاقت فرسای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی تاب تحمل وضع موجود را از دست داده بودند، برغم تداوم سیاست سرکوبگرانه خشن رژیم، اعتراضات و مبارزات علنی خود را وسعت بخشیدند. جنبش های اعتراضی علنی که در چند مورد هم شکل شورش و قیام به خود گرفت، مناطق وسیعی از ایران را فرا گرفت. این مبارزات بیانگر مرحله نوینی از رشد جنبش توده ای علیه رژیم و پیدایش یک بحران سیاسی، متمایز از بحران های پیشین حکومت اسلامی بود. وجه اصلی تمایز در این بود که توده مردم، کارگران و زحمتکشان، زنان و ملیتهای تحت ستم با دست یازیدن به این مبارزه علنی و تعرضی نشان می دادند که دیگر نمی خواهند وضع موجود را تحمل کنند. در عین حال رشد و اعتلا این جنبشهای اعتراضی بازتاب این واقعیت نیز بود که سیاست های رژیم در تمام عرصه ها با شکست روبرو شده و مردم هیچ چشم اندازی برای بهبود در چارچوب نظام موجود نمی بینند. در عرصه اقتصادی، سیاستهای رفسنجانی که جز فقر و بدبختی برای توده زحمتکش مردم نتیجه ای در بر نداشت، با شکست کامل پایان یافته بود. تلاش رژیم برای عقب راندن مردم به دوران قرون وسطا و بازگشت به صدر اسلام با زور و بمباران ایدئولوژیک هم با شکست متضاحانه ای روبرو شده بود. بهشت موعود پاسداران حکومت الله، در جهنم فقر و گرسنگی میلیون ها انسان، جنگ و آوارگی، زندان، شکنجه و اعدام، سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی و آزادیهای سیاسی مردم ایران، سرکوب و پایمال کردن حقوق انسانی زنان، و خلاصه کلام در حاکمیت اختناق و سرکوب وحشیانه، خرافات و بربریت به واقعیت پیوست. مردم علیه همه این سیاست ها شورش کردند. به موازات تشدید تضادهای اجتماعی، اعتلا مبارزه علنی مردم، و ورشکستگی تمام سیاستهای حکومت اسلامی، تضادهای درونی هیئت حاکمه نیز تشدید شد و شکافی عمیق در درون دستگاه دولت پدید آمد. این واقعیت نیز نخست خود را در اواخر دوران زمامداری رفسنجانی و در جریان انتخابات مجلس پنجم آشکار ساخت. تشدید اختلافات به انشعاب درجه ظاهر "متحد ارتجاع" انجامید و طرفداران رفسنجانی که عمدتاً کادراهی رهبری کننده دستگاه اجرائی حکومت بودند، به عنوان یک جریان مستقل تحت نام "کارگزاران سازندگی" قد علم کردند و به رویارویی با مولفین دیروز خود برخاستند. این شکاف در درون هیئت حاکمه و دستگاه دولتی به تشدید بحران سیاسی انجامید. مخالفت علیه جناح مسلط هیئت حاکمه در طیف نیروهای وابسته به حکومت اسلامی گسترش یافت. دسته جاتی از طرفداران حکومت اسلامی که در مبارزه قدرت چند سال گذشته یا بکلی تصفیه شده و یا نقش بسیار محدودی یافته بودند، فرصت مناسبی برای رویارویی با رقیب خود را پیدا نمودند و آنها نیز به شکلی متشکل تر به مبارزه و مقابله با جناح مسلط برخاستند. در جریان این تحولات سیاسی، عملاً ائتلافی میان گروههای خط امامی سابق و کارگزاران صورت گرفت. شکاف درون دستگاه حاکمه عمیق تر شد و توازن قوا به زیان جناح خامنه ای برهم خورد. انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد و تحولات و پیامدهای بعدی آن محصول این بحران و این توازن بود. در انتخابات دوم خرداد، طرفداران حکومت اسلامی در دو گروه بندی در برابر یکدیگر صف آرایی نمودند. در یک گروه بندی، جامعه روحانیت، جمعیت مولفه اسلامی و تشکل های همسو با آنها قرار داشتند که از حمایت بورژوازی تجاری برخوردار بودند. این گروه، خواهان سلطه انحصاری بر دستگاه دولت و ادامه سیاستهای گذشته بود. در مقابل این گروه، ائتلافی از مجمع روحانیون، کارگزاران سازندگی، مجاهدین انقلاب اسلامی و تشکلهای وابسته به این دسته جات قرار داشت که از حمایت بورژوازی صنعتی، بوروکرات های دستگاه دولتی، بخش عمده احزاب و سازمان های بورژوازی اپوزیسیون، و بورژوازی بین المللی برخوردار بود. اعضای این ائتلاف نه تنها هدفشان مقابله مشترک با

از صفحه ۳

بازتری بوجود آید. اما برای این که بتوانند همین اقدام ناچیز را هم انجام دهند، باید خواستار تغییرات جزئی دیگری نیز باشند. لذا خواهان درهم شکسته شدن سلطه انحصاری یک جناح از طرفداران حکومت اسلامی در قدرتند و از سهیم شدن تمام جناحهای مدافع حکومت اسلامی در این قدرت دفاع می کنند. آنها خواهان آزادی عمل تشکل های مختلف بورژوازی هستند که التزام عملی خود را به رژیم جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن اعلام میدارند. و بالاخره این جناح خواهان محدود کردن قدرت ولی فقیه و قراردادن ارگان ها و نهادهای وابسته به او در چارچوب قوانین موجودند.

خاتمی در عرصه بین المللی نیز خواهان بهبود مناسبات با دولت های منطقه و قدرت های امپریالیست جهان است. پیشبرد این سیاست تنها از زاویه حمایت سیاسی بین المللی برای حفظ و بقا جمهوری اسلامی حائز اهمیت نیست بلکه مهمتر از آن، تلاش برای نجات رژیم از مخمصه بحران اقتصادی است. این جناح بر این اعتقاد است که بدون جلب حمایت قدرت های امپریالیست جهان و انحصارات بین المللی، جمهوری اسلامی حتی قادر به تخفیف بحران اقتصادی نیست. اما ببینیم در واقعیت چه پیش آمد، تا کجا سیاست ها و ادعاهای این جناح عملی شده است و چه چیزی عاید مردم گردید؟

از اوضاع اقتصادی که آغاز کنیم، اقتصاد جامعه در طی این دو سال به چنان مرحله ای از وخامت خود رسیده که در طول تمام دوران حیات جمهوری اسلامی بی سابقه بوده است. بحران، تمام عرصه های زندگی اقتصادی جامعه را فرا گرفته است. رکود اقتصادی که از چندسال پیش آغاز شده بود، اکنون به اوج خود رسیده است. بسیاری از کارخانه ها و دیگر موسسات تولیدی تعطیل شده اند، تعداد دیگری از کارخانه ها تولیدات خود را کاهش داده و بسیار کمتر از ظرفیت خود تولید میکنند. بخش قابل ملاحظه ای از پروژه های تولیدی و عمرانی به حالت تعلیق درآمده اند. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی که در سال ۷۴، ۴/۵ درصد بود، در سال ۷۵ به یک درصد کاهش یافت و تا به امروز نیز همین روند ادامه دارد در حالی که اقتصاد، با عمیق ترین رکود روبروست، تورم نیز همچنان چارنعل به پیش میتازد. در طول دو سال گذشته بهای کالاها و خدمات مورد نیاز کارگران و زحمتکشان دائماً افزایش یافته و نرخ تورم واقعی در هر سال بین ۳۰ تا ۴۰ درصد بوده است. در مدت کوتاهی که از سال جاری نیز میگذرد، بهای برخی کالاها حتی از ۵۰ درصد نیز بیشتر افزایش یافته است.

اوضاع از هم گسیخته اقتصادی به بی ثباتی ریال و سقوط پی در پی آن انجامیده است. تنها در سال گذشته، ارزش ریال عملاً به نصف کاهش یافت. بحران مالی دولت نیز وجه دیگری از بحران اقتصادی همه جانبه کنونی است. دولت با ورشکستگی مالی روبروست و زندگی انگل وار خود را با فروش ثروت های کشور و قروض داخلی و خارجی میگذراند. در اواسط سال گذشته این بحران مالی دولت به مرحله ای از وخامت خود رسید که قادر به پرداخت حقوق کارمندان دستگاه دولتی و کارگران موسسات وابسته به دولت نبود. کابینه خاتمی راه موقتی نجات از این وضعیت را با زهم در قروض داخلی و خارجی، پیش فروش نفت واخانی از مردم یافت. لذا میلیاردها دلار دیگر بر حجم بدهی های دولت افزوده شد. حالا دیگر حجم بدهی دولت به بانکهای داخلی از ۱۰۰ هزار میلیارد ریال نیز گذشته است. قروض خارجی نیز همچنان افزایش می یابد. دولت که قادر به بازپرداخت وام ها و اعتبارات خارجی نیست سال بسال تقاضای استمهال آنها را میکند. لذا پیوسته بهره های سنگین تر، حجم بدهی ها را افزون تر می سازد. بانک مرکزی گزارش داده است که در پایان آذر ۷۷ کل بدهی های خارجی رژیم به رقمی معادل ۲۰/۶ میلیارد دلار افزایش یافته است. هر چند که آمار بانک مرکزی ایران هیچگاه از اعتبار و صحت برخوردار نیست، مع هذا همین رقم نیز ورشکستگی مالی دولت را نشان می دهد. تمام این واقعیات نشان می دهند که خاتمی در این عرصه جز وخامت بیشتر اوضاع کاری نکرده است. از همان آغاز به قدرت رسیدن وی نیز این واقعیت روشن بود که او هیچ برنامه مشخصی جدا از برنامه ها و سیاستهای گذشته رژیم ندارد. سند بی سرو ته و متناقضی را که او تحت عنوان طرح ساماندهی اقتصادی منتشر ساخت، بدون این که یک گام امکان عملی یابد، ناپدید شد و دیگر کسی از آن نامی نبرد. در واقع او ادامه دهنده همان سیاست اقتصادی دوران رفسنجانی شد که شکست اش از مدتها پیش آشکار شده بود و جز فقر و بدبختی چیزی عاید توده مردم نکرد. ادامه این سیاست و تشدید بحران اقتصادی در دوره دوساله زمامداری خاتمی، نتایجی بسیار فاجعه بارتر برای توده مردم ایران داشته است. در این مدت پیوسته وضعیت مادی و معیشتی کارگران و خیم تر شده است. از یکطرف سرمایه داران با مستمسک قرار دادن بحران اقتصادی به شیوه های مختلف امکانات و مزایای کارگران

را محدود نموده و دستمزد ها را رسماً کاهش داده اند و از طرف دیگر افزایش روز افزون بهای کالاها و رشد سرسام آور نرخ تورم مداوماً به کاهش دستمزد واقعی کارگران منجر شده است. کارگران دیگر قادر نیستند حتی با چند ساعت اضافه کاری که تباہ کننده جسم و جان آنهاست، حداقل معیشت خود را تامین کنند. این واقعیت را امروزه حتی ارگانها و نهادهای وابسته به خود رژیم نیز انکار نمی کنند که مجموع دستمزد روزانه کارگر با تمام اضافه کاری هایش شاید جبران کننده ۴۰ درصد هزینه های بخورونمیر اوباشد. سطح معیشت کارگران که در طول تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی دائماً تنزل نموده است، در طول دو سال گذشته با سرعت و شدت بیشتری تنزل نمود. علاوه بر این اکنون کارگران با معضل دیگری روبرو هستند. سرمایه داران این دستمزد ناچیز را هم نمی پردازند و حالا صدها هزار کارگر ماهاست که حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند. وضعیت کارگران بیکار که دیگر از این هم اسفبارتر است. از هنگامی که بحران اقتصادی موجود تشدید گردید، اخراج دسته جمعی کارگران به یک امر روزمره سرمایه داران تبدیل گردید. این اخراجها در دو سال اخیر ابعاد فاجعه باری بخود گرفته و هر سال صدها هزار کارگر اخراج و گرسنه و بی آینده به خیابان ها پرتاب شده اند. صفوف این ارتش چند میلیونی بیکاران گرسنه، از طریق دیگری نیز متورم تر میشود. هر سال متجاوز از نیم میلیون نیروی کار جوان به بازار سرازیر میشود که آنها نیز به ارتش ذخیره بیکاران می پیوندند. فشار بار بحران اقتصادی و سیاستهای اقتصادی رژیم هر چند که اساساً بردوش کارگران قرار دارد و آنها بیش از همه طبقات و اقشار زیر این فشار قرار دارند. اما وخامت اوضاع اقتصادی تأثیرات مخربی بر زندگی بخش های وسیع دیگری از توده های مردم برجای گذاشته است. فقر و بدبختی به چنان پدیده ای عمومی و همه جانبه تبدیل شده که آشکارا در همه جا خود را نشان می دهد. در حالی که تعداد اندکی سرمایه دار زمیندار و وابستگان و سران دستگاه دولتی، ثروت های افسانه ای اندوخته اند و هر سال میلیاردها ریال از حاصل دسترنج مردم زحمتکش را به جیب میزنند، اکثریت بسیار عظیم مردم را کسانیکه تشکیلی می دهند که با فقر و بدبختی تباہ کننده ای روبرو هستند. ابعاد این فاجعه تا بدان حد است که حتی موسسات پژوهشی و آمارگیری وابسته به دولت هم اعتراف می کنند که ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر زندگی می کنند. این است ارمغان حکومت اسلامی و ایضاً آقای خاتمی برای توده مردم ایران در عرصه اقتصادی و زندگی مادی و معیشتی آنها. ببینیم در عرصه های دیگر چه پیش آمده است. خاتمی و گروههای متولف او در جریان انتخابات ریاست جمهوری به مردم وعده آزادیهای سیاسی و به رسمیت شناختن حقوق فردی افراد جامعه را دادند. آنها ادعا می کردند که به جوانان و زنان توجه خاصی میدول خواهند داشت و حقوق و مطالبات آنها را متحقق خواهند ساخت. البته از همان آغاز بر بخش عظیمی از مردم ایران که وعده های امثال خمینی را هم به یاد داشتند، روشن بود که یک آخوند مدافع حکومت اسلامی نه می خواهد و نه می تواند به مردم آزادی سیاسی بدهد، حقوق دمکراتیک مردم را به رسمت بشناسد، محدودیتهای بی شمار علیه زنان و جوانان را از میان بردارد و یا اقداماتی از این دست انجام دهد. حالا پس از گذشت دوسال در عمل هم نشان داده شد که کوچکترین گامی در این زمینه برداشته نشد. اختناق و سرکوب همچنان پابرجاست. هیچگونه آزادی سیاسی به توده مردم داده نشد و هیچیک از حقوق مردم از جمله زنان به رسمیت شناخته نشد. بالعکس از بعضی جهات بی حقوق سیاسی و فشار به مردم تشدید شد. در این دوسال در چند مورد قوانین تازه ای علیه زنان به تصویب مجلس ارتجاع اسلامی رسید. تعدادی از زندانیان سیاسی سابق بی هیچ دلیلی مجدداً دستگیر شدند. حتی تعدادی از طرفداران حکومت اسلامی که مواضعی گاه خلاف مواضع و نظرات هیئت حاکمه داشتند، دستگیر و محکوم شدند. کشتار مخالفین و آزادی خواهان ابعادی جدید بخود گرفت و چند تن در مدت کوتاهی توسط دستگاه امنیتی حکومت اسلامی ترور شدند. فشار به مطبوعات تشدید شد. در ازای اجازه انتشار چند شماره نشریه ای که به طرفداران دو جناح داده شد، نشریاتی که مستقیماً به یکی از دو جناح وابسته نبودند و در دوران رفسنجانی اجازه انتشار یافته بودند، تعطیل شدند. به جز طرفداران وابسته به این جناح ها به کسی اجازه تشکیل حزب و فعالیت سیاسی داده نشد. حتی به آن جریاناتی که هیچ تشکیلی برای حکومت داشتند و التزام خود را به قانون اساسی حکومت اسلامی اعلام کرده اند، نظیر نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و دسته جاتی از جبهه ملی سابق هم اجازه فعالیت سیاسی داده نشد. نه حقوق دمکراتیک مردم به رسمیت شناخته شد، و نه حتی یک بهبود نسبی در این عرصه ها صورت گرفت. در زمینه اقتصادی نیز دیدیم که اوضاع بسیار وخیم تر از گذشته شد. تحت این شرایط مبارزه مردم برای تحقق مطالبات خود روز بروز گسترش یافته است. در فاصله دو

از صفحه ۴

کنفرانس سازمان صدها مورد اعتصاب، راه پیمائی، تظاهرات و دیگر اشکال مبارزه از سوی کارگران، خورش به سطح روزنامه های رسمی رژیم و یا نشریات مخالفین حکومت کشیده شده است که بعنوان نمونه میتوان به چند مورد آن اشاره کرد. راه پیمائی و تظاهرات کارگران نفت در برابر ساختمان وزارت نفت، اعتصاب کارگران کفش ملی، اعتصاب کارگران کارخانه نوب فلز یزد، اعتصاب و راه پیمائی کارگران کاشان، اعتصابات و راه پیمائی های متعدد کارگران نساجی در قائم شهر، اعتصابات و راه پیمائی های کارگران جهان پیت کرج، نخ کار و غیره. علاوه بر این دوره شاهد یکرشته جنبشهای اعتراضی علنی عمومی توده‌ای در کرمانشاه، شهرک مسعودیه، منطقه پل ساوه، پیرانشهر، سنندج و برخی دیگر از شهرهای ایران بوده‌ایم. ناراضیاتی و اعتراضات دانشجویان نیز در این دوره رو به گسترش بوده است.

در تیرماه سال جاری، جنبش دانشجویی به مرحله نوینی از رشد کمی و کیفی خود ارتقا یافت. جنبش انقلابی - دمکراتیک دانشجویان که در ۱۸ تیر آغاز شد و در تداوم خود در اشکال علنی مختلف از تظاهرات تا سنگربندی خیابانی و حمله به ارگان های سرکوب و نهادهای دولتی، با شعارهای رادیکالی که مضمون سرنگون رژیم را در برداشت ادامه یافت، یکی از جنبش های اعتراضی مهم اخیر، علیه رژیم جمهوری اسلامی بود. این جنبش اعتراضی دانشجویی که با کشیده شدن به خیابانها، گروه های دیگری از جوانان و اقشاری از مردم نیز به آن پیوستند، از حمایت ها مستقیم و غیرمستقیم توده مردم برخوردار گردید و در سطح بین‌المللی نیز انعکاسی وسیع یافت.

در برابر این جنبش اعتراضی رادیکال که حکومت مذهبی را زیر سؤال برده بود، نه تنها همه جناح های حکومت، بلکه بورژوازی خارج از حاکمیت نیز که تا قبل از آن ادعای "آزادیخواهی" و "حمایت" از مطالبات دانشجویی را داشت، به موضع‌گیری پرداخت. تمام جریانات بورژوائی یا مستقیماً در سرکوب این جنبش شرکت نمودند و یا از اقدامات سرکوبگرانه رژیم حمایت کردند. جنبش رادیکال دانشجویی نه تنها یکبار دیگر ماهیت جریان های بورژوائی و سازشکار را افشا کرد و ضربه ای جدی بر اقتدار پوشالی حکومت اسلامی وارد ساخت، بلکه تأثیرات وسیع و مثبتی بر روحیه اعتراضی مردم برجای گذاشت.

به موازات و خاتم اوضاع اقتصادی و سیاسی و رشد ناراضیاتی و اعتراض توده‌ای، در این دوسالی که از به قدرت رسیدن خاتمی میگذرد، تضادهای درونی جناح های هیئت حاکمه به نحو بی سابقه ای تشدید شده و شکافی عمیق سراسر دستگاه دولتی را فراگرفته است. البته جمهوری اسلامی از همان بدو موجودیت‌اش همواره با کشمکش جناحها، تضادهای درونی لاعلاج و درگیری و تضییع حساب دسته جات مختلف روبرو بوده است. این در ذات حکومت اسلامی است. مسئله اما اکنون این است که این تضاد به کشمکش جناحهای هیئت حاکمه محدود نیست، بلکه به تمام دستگاه دولتی کشیده، این دستگاه را با شکافی عمیق روبرو نموده و به یک بحران حکومتی، یک بحران قدرت انجامیده است. خلائی توریته و اقتدار در همه جا بوضوح دیده می شود. کسی پیشیزی ارزش برای رهبر حکومت اسلامی قائل نیست. اومستقیم و غیر مستقیم از درون خود هیئت حاکمه به استبداد و بی کفایتی متهم میشود. رئیس جمهور هم حتی در حیطة کار خود از اعتبار و اتوریته برخوردار نیست. رئیس دولت است اما اصلی ترین ارگانهای دولتی مستقل از او تصمیم میگیرند و عمل میکنند. رسماً و علناً از سوی جناح دیگر مورد حمله قرار می گیرد و علیه او شعار مرگ هم داده می شود. وزرایش را در خیابان کتک میزنند و آب از آب هم نمی جنبند. دستگاه دولتی عملاً به دو بخش تقسیم شده و دودولت حاکمیت دارند. ارگان ها و نهادهایی که در اختیار خامنه‌ای هستند، نظیر نیروهای مسلح، دستگاه قضائی و امنیتی، مجلس و شورای نگهبان، رادیو و تلویزیون، دستگاه روحانیت و غیره، دولت مستقل خود را تشکیل داده و جز از فرامین خامنه ای و جناح خود، از کسی فرمان نمی برند. دولت خاتمی هم که بخشی از قوه مجریه را در اختیار دارد، سیاست جناح خود را پیش میبرد. این هردو جناح میکوشند برای پیشبرد سیاست های خود، سیاست جناح دیگر را خنثی کنند. جناح مسلط، در این دوره دوساله به انحای مختلف کوشیده است تا مانع پیشرفت سیاست های جناح رقیب شود. گاه خامنه ای با صدور فرمان و امر ونهی حریف را به عقب نشینی واداشته، گاه مجلس ارتجاع اسلامی با استیضاح یا مصوبات خود راه را بر پیشروی جناح مقابل بسته و گاه دستگاه قضائی و امنیتی، نیروهای نظامی و انتظامی و حتی دسته جات مسلح غیر رسمی وارد عمل شده اند. جناح خاتمی نیز در این دوره مستقیم و غیر مستقیم برخی نهادها و ارگان هائی را که در دست جناح رقیب قرار دارند، مورد حمله و تعرض قرار داده است. از خامنه‌ای گرفته تا مجلس ارتجاع اسلامی و شورای نگهبان، از دستگاه

قضائی گرفته تا دیگر ارگان های وابسته به این جناح در معرض حمله بوده اند. در جریان این جنگ قدرت دوساله، هر جناح به نحوی کوشیده است طرف مقابل را تضعیف و توازن قوا را بنفع خود برهم بزند. هر چند جناح خاتمی در این مدت توانسته است تا حدودی توازن قوا را به نفع خود برهم بزند، اما این تغییر، چندان در تغییر اوضاع موثر نبوده است. در واقع نه اوضاع سیاسی ایران در مرحله کنونی بحران سیاسی به این جناح اجازه می دهد که توازن قوا را به شکلی قطعی به نفع خود برهم بزند و نه در لحظه کنونی توان و قدرت آن را دارد. جناح خامنه ای نیز برغم این که ارگان های مادی سرکوب را در اختیار دارد و از حمایت اکثریت مجلس و دستگاه روحانیت برخوردار است، آن هم نمیتواند به آسانی این توازن را به نفع خود برهم بزند و تضاد را به نفع خویش حل کند. چرا که در موقعیت سیاسی نامناسبی قرار دارد. اکثریت بسیار عظیم مردم با نفرت بیکران از این جناح بعنوان سبیل و پاسدار حکومت اسلامی، بپا خاسته‌اند. دستگاه دولتی با ازم گسیختگی روبروست و نفوذ جناح رقیب حتی به نهادها و ارگان هائی که تحت سلطه انحصاری آن هستند نظیر نیروهای مسلح نیز کشیده شده است. اوضاع جهانی و منطقه ای هم به نفع این جناح نیست و نمی تواند روی حمایت و پشتیبانی قدرتهای جهانی حساب کند. لذا بیم این جناح از آن آن است که اگر بخواهد برای حل بحران حکومت بعنوان مقدمه ای بر حل بحران سیاسی، به شدت عمل و حتی قهر برای کنار زدن جناح رقیب متوسل شود، با بحران بزرگتری روبرو شود که نتیجه اش یا پیروزی قطعی جناح خاتمی و یا سرنگونی کل حاکمیت است. معضل این جناح در این است که اگر حتی به فرض بتواند با موفقیت، جناح رقیب را هم کنار بگذارد، چشم اندازی برای ادامه حیات ندارد. چرا که هیچ راه حلی برای مهار تضادها و بحران های موجود در اختیار ندارد.

این به نحوی معضل طرفداران خاتمی نیز هست. همانگونه که اشاره شد برغم این که جناح خاتمی از حمایت بخش وسیعی از بورژوازی ایران و پشتیبانی بورژوازی بین المللی برخوردار است، ضعف تران آن است که به سادگی بتواند بر جناح دیگر غلبه کند. اما اگر به فرض بتواند حتی جناح رقیب را از سر راه بردارد، معضلات به جای خود باقی است. چرا که بلافاصله با تضادهای جدید و کشمکشهای درونی تازه روبرو خواهد بود.

کسانی که امروز مولفین رسمی و غیر رسمی خاتمی محسوب میشوند، طیفی را با دیدگاهها و سیاست های مختلف تشکیل میدهند. در درون این جناح، جریاناتی امثال خود خاتمی و مجمع روحانیون، خواهان حکومت اسلامی با همین ساختار و خصوصیات هستند. اینان ولایت فقیه را می پذیرند اما نه در شکل مطلق آن. در بهترین حالت خواهان محدود شدن اختیارات ولی فقیه اند. شورای نگهبان را می پذیرند، اما نه با نظارت استصوابی، دستگاه قضائی موجود را می خواهند نه با امثال یزدی در راس آن. اما در انتهای دیگر این طیف جریاناتی را هم می توان یافت که ولی فقیه را نفی میکنند. شورای نگهبان را نفی میکنند و فراتر از همه اینها تلفیق آشکارین و دولت را نیز نفی می کنند و از تلفیق پوشیده آن نظیر دوران رژیم شاه دفاع می کنند. از اینرو روشن است که هیچیک از این جناح ها نمی توانند در وضعیت موجود، بر تضادهای درونی هیئت حاکمه و بحران حکومتی غلبه کنند و مادام که رژیم جمهوری اسلامی پابرجاست راه گریزی از این بحران نیست.

بنابراین با بررسی تحول اوضاع در طی دو سال گذشته روشن می شود که جناح خاتمی جزو خاتم اوضاع در تمام عرصه ها، جز تشدید تضادها و بحرانهای کاری نکرده و اصولاً نمی تواند بکند. این جناح حتی نتوانسته است سیاست هائی را که خواهان آن است پیش ببرد. به دو علت، نخست این که ماهیت و ساختار حکومت اسلامی و خصلت ارتجاعی خود این جناح، مانع بوده است و دیگر این که کشمکش های جناحی و مخالفت رقیب هرگونه امکان تحرک را از آن سلب کرده است.

این جناح نمی تواند بحران اقتصادی را حل کند، ولو اینکه انحصارات بین المللی میلیاردها دلار به ایران صادر کنند، چون معضل اصلی اقتصاد ایران، یک معضل سیاسی است. هر تغییر و بهبود در اوضاع اقتصادی لازمه اش تغییر در روبنای سیاسی است. جناح خاتمی نمی تواند حتی در آن محدوده‌ای که ادعا دارد، آزادی سرودم بریده‌ای را به مردم بدهد، چون خود جمهوری اسلامی با هرگونه آزادی سیاسی دشمنی آشتی ناپذیر دارد. هر بهبود و لوناچیز هم در این عرصه درگیری با روبنای سیاسی را می طلبد.

بر این مبنا روشن است که محتمل ترین چشم انداز تحول اوضاع در ایران تشدید تضادها، تشدید ناراضیاتی مردم، اعتدال مبارزه توده‌ای علیه رژیم، تشدید تضادها و شکاف های درونی رژیم و در یک کلام تشدید بحران سیاسی است. این بحران، همانگونه که تاکنون نشان دادیم، بحرانی است که از تضادهای لاینحل تمام نظام موجود برخاسته و راه حلی رادیکال

از این قدرت، امکان و ابزار مبارزه برای شکل دادن به یک جنبش سیاسی محروم‌اند. طبقه کارگر نه تنها بنا به موقعیت‌اش در جامعه کنونی، قادر است به یک جنبش سیاسی انقلابی علیه رژیم شکل دهد، بلکه بخاطر وضع طبقاتی و اهداف و آرمان‌های پیگیرترین و رادیکال‌ترین نیرو در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، تغییرات و تحقق مطالبات فوری عموم مردم است. چون منافع‌اش نه فقط با موجودیت جمهوری اسلامی بلکه با تمام نظام اقتصادی - اجتماعی موجود در تضاد است. لذا تمام سرنوشت جنبش انقلابی - دمکراتیک توده‌های مردم و تحقق مطالبات آنها وابسته به نقشی است که طبقه کارگر در این جنبش ایفا خواهد کرد. بدون مداخله این طبقه در جریان تحولات کنونی، هیچ بهبود جدی در اوضاع و خواست‌های مردم متصور نیست. بنابراین سیاست و تاکتیک ما در قبال اوضاع سیاسی موجود و چشم‌انداز رشد هر چه بیشتر بحران سیاسی این است که هرگونه توم پراکنی نیروهای جنبش باصطلاح لیبرال را به بهبود اوضاع در چارچوب حکومت اسلامی بیرحمانه افشای کنیم. هرچند که اکثریت عظیم مردم ایران هیچ توهمی به رژیم جمهوری اسلامی و جناح‌های آن ندارند، معیناً بازهم باید ماهیت ارتجاعی همه جناح‌های حکومت را هر چه بیشتر افشای کنیم و بازهم تاکید کنیم که امثال خاتمی، مجمع روحانیون، کارگزاران سازندگی و دیگر شرکای آنها نیز همچون جناح دیگر مرتجع، سرکوبگر، پاسدار حکومت اسلامی و دشمن مردم، آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم هستند. بالعکس بر جنبش طبقه کارگر، جنبش انقلابی - دمکراتیک توده‌ای، ابتکار عمل توده‌ای و ضرورت انقلاب و سرنگونی تام و تمام جمهوری اسلامی تاکید می‌شود. در اوضاع کنونی که بحران سیاسی مدام ژرف‌تر و ژرف‌تر می‌شود، ایجاب می‌کند که تاکید مداوم و مستمری بر ضرورت برپائی اعتصاب عمومی سیاسی بشود و نیروهای مدافع منافع طبقه کارگر برای ارتقای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و ارتقای اعتصابات اقتصادی کنونی به یک اعتصاب عمومی سیاسی تلاش ویژه‌ای می‌بندول دارند. تاکید بر نقش و اهمیت اعتصاب عمومی سیاسی بعنوان یکی از اشکال مبارزه مختص طبقه کارگر، تاکیدی است بر شکل‌گیری یک جنبش حقیقتاً انقلابی سیاسی در برابر حکومت اسلامی، تاکیدی است بر نقش و وزن طبقه کارگر در این جنبش و تاکیدی است بر نقش هژمونیک طبقه کارگر در این جنبش. لذا یکی از محورهای اصلی تبلیغی و فعالیت عملی ما در دوره آینده مسئله اعتصاب عمومی سیاسی است. در همان حال باید تا زمانی که شعار قیام مسلحانه توده‌ای، بعنوان یک شعار عمل در مرحله پیشرفته‌تری از رشد بحران سیاسی مطرح خواهد شد، بر این نکته نیز تاکید کنیم که برغم نقش و اهمیتی که اعتصاب عمومی سیاسی دارد، هیچ اعتصاب عمومی سیاسی نمیتواند فی‌نفسه و به تنهایی نقشی در سرنگونی رژیم یا کسب قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان ایفا نماید. تجربه انقلاب گذشته نیز به همگان نشان داد که در پی اعتصاب عمومی سیاسی، قیام مسلحانه لازم است تا ضربه قطعی رابه رژیم وارد آورد و آنرا سرنگون کند. اما تجربه همین انقلاب این را هم نشان داد که قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم هم برای پیروزی انقلاب کافی نیست. مسئله مهم اساسی در هر انقلاب این است که قدرت سیاسی در دست چه کسی قرار می‌گیرد و از طریق چه ابزارهایی اعمال حاکمیت خواهد کرد. انقلاب علیه رژیم شاه باشکست روبرو شد، چرا که قدرت سیاسی مجدداً در دست ارتجاع قرار گرفت و دستگاه دولتی دست نخورده باقی ماند. سرنگون می‌اما اگر قرار است که انقلاب آتی توده‌های مردم ایران به پیروزی قطعی برسد، کارگران و زحمتکشانی که رژیم را با قیام مسلحانه کنند، باید خودشان قدرت سیاسی را بچنگ آورند. دستگاه دولتی موجود را که ابزارستمرگی طبقه سرمایه دار و همه مرتجعین حاکم بر ایران است، تماماً درهم بشکنند، یک دستگاه دولتی نوین ایجاد کنند، و برای حفظ قدرت و ابتکار عمل خود، از طریق شوراها به اعمال حاکمیت بپردازند. سازمان ما باید پیوسته به تبلیغ و ترویج درمورد شوراها و نقش و اهمیت آنها بپردازد و شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورائی را به میان وسیع‌ترین بخش توده‌های کارگر و زحمتکش برد. ما باید این حقیقت را مد نظر داشته باشیم که با رشد بحران سیاسی و شکل‌گیری یک جنبش سیاسی توده‌ای علیه رژیم، جناح‌های مختلف بورژوازی هنگامی که از حفظ حکومت اسلامی مایوس شوند، برای فریب مردم و حفظ حاکمیت طبقاتی خود، تلاش خواهند نمود باشعارهای جدیدی به میدان آیند و احتمالاً شعار مجلس موسسان را مطرح کنند. وظیفه ما بعنوان سازمانی که مدافع انقلاب و حاکمیت کارگران و زحمتکشان می‌باشد، این است که ماهیت بورژوازی این شعار و مطرح‌کنندگان آن را بیش از پیش در میان توده‌ها برملا سازد و هرگونه توم به مجلس موسسان و پارلمان‌تاریسم بورژوائی را از بین ببرد.

تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان است که انقلاب می‌تواند به فرجام پیروزمندش برسد و مطالبات توده مردم ایران متحقق گردد.

را برای حل این تضادها می‌طلبد. این بحران با حک و اصلاح نظم موجود و با موجودیت حکومت اسلامی حل نخواهد شد. بنابراین بحرانی انقلابی است و نه بحرانی قانونی. تمام وقایع دو سال گذشته نیز این حقیقت را نشان داده‌اند. معیناً آنچه که تا به امروز حل این بحران را به تعویق افکنده است، همانا فقدان یک جنبش توده‌ای سراسری است. واقعیت امر این است که بحران سیاسی از برخی جهات چنان رشد کرده که جمهوری اسلامی در حال سقوط و فروپاشی است. اما جنبشی که باید آنرا سرنگون کند هنوز شکل نگرفته و این تاخیر کاملاً محسوس است. امروز جنبش طبقه کارگر وجود دارد و در طی دو سال گذشته نیز پی در پی اعتلا یافته است. اما این جنبش هنوز به یک جنبش سیاسی ارتقا نیافته است. مبارزه طبقه کارگر در لحظات کنونی هنوز یک مبارزه اقتصادی است و برای تحقق مطالبات اقتصادی و صنفی پا گرفته است. جنبش‌های عمومی توده‌ای نیز، در اینجا و آنجا شکل گرفته‌اند، اما هنوز موردی، پراکنده و منفردند. از اینرو ما هنوز با یک جنبش سیاسی انقلابی - دمکراتیک سراسری یعنی جنبشی که ابتکار عمل آن در دست توده‌های مردم باشد و برای حل تضادهای موجود به شیوه‌ای انقلابی عمل کند روبرو نیستیم یا فوق‌العاده ضعیف است. جنبش سیاسی فعلاً فعال و بالمشبه متشکل جنبشی مستقل از توده مردم و در دست طبقات حاکم و اقشار و طبقات مرفه است. این جنبش نه متکی به توده‌ها و خواست‌های آنهاست و نه می‌خواهد بانظام سیاسی موجود تسویه حساب کند. این جنبش شدیداً علیه انقلاب است و تمام تلاش خود را به کار گرفته تا با یک رشته زخم‌های ناچیز رژیم را نجات دهد، و از شکل‌گیری جنبش سیاسی کارگران و زحمتکشان و یک انقلاب جلوگیری نماید. نیروهای فعال این جنبش را طیف وسیعی از مدافعین نظام سرمایه داری از درون حکومت گرفته تا بیرون از آن، بخش‌هایی از بورژوازی، طیف وسیعی از خرده بورژوازی مرفه به همراه تشکل‌های سیاسی شان، طیف وسیعی از روشنفکران بورژوا، شامل بخشی از دانشجویان دانشگاه‌ها، گروهی از نویسندگان و هنرمندان، وکلای دادگستری و روزنامه نگاران، اساتید دانشگاه‌ها و امثال اینها تشکیل می‌دهند. بر این جنبش، که متمایز از جنبش انقلابی - دمکراتیک توده‌ای است، علیه انقلاب می‌باشد و تنها خواستار اصلاحاتی ناچیز در سیستم موجود است، می‌توان اصطلاحاً "جنبش لیبرال نام نهاد. معمولاً در کشورهایی که دیکتاتوری عریان حاکم است، همین که بحران سیاسی شکل می‌گیرد، مقدم بر جنبش انقلابی - دمکراتیک توده‌ای، یک جنبش لیبرال از درون اقشار و طبقات بورژوا و مرفه شکل می‌گیرد، بعبارتی جنبش لیبرال یک تقدم زمانی بر جنبش توده‌ای انقلابی دارد. اما این جنبش بویژه در کشوری که جمهوری اسلامی حاکم است، هیچ آینده و چشم‌اندازی برای مهار و کنترل بحران ندارد، و بزودی در برابر جنبش سیاسی توده مردم، کارگران و زحمتکشان، محو خواهد شد. چرا که راه حلی جدی ولو برای تخفیف تضادها ندارد. در برابر این جنبش اصطلاحاً "لیبرال ناتوان، جنبش توده‌ای توانمندی شکل خواهد گرفت که هر کاری از دستش ساخته است و ابزار حل بحرانها و تضادهای اجتماعی را نیز در اختیار دارد. نیروهای این جنبش را اکثریت عظیم مردم ایران، توده‌های مردم ایران، کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی تشکیل می‌دهند. این نیرو مجموعاً طالب تحول و تحقق رادیکال مطالبات مردم از طریق انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما در همین جنبش نیز پیگیرترین و رادیکال‌ترین نیرو، طبقه کارگر است که در عین حال پایه اصلی این جنبش را تشکیل می‌دهد. اگر آنگونه که چشم‌انداز تحولات نشان می‌دهد، قرار است با تشدید بحران سیاسی یک جنبش سیاسی توده‌ای در برابر رژیم شکل بگیرد که قادر به تغییر قطعی توازن قوا و سرنگونی حکومت باشد، تنها طبقه کارگر است که میتواند به یک چنین جنبشی شکل دهد. طبقه کارگر هم کمیت و هم کیفیت لازم را برای شکل دادن به چنین جنبشی داراست. میلیونها کارگر هم اکنون در سراسر ایران، با کار و زندگی در زیر یک سقف، لاقلاً در سطح کارخانه و موسسه به نوعی متشکل‌اند و احساس همبستگی کارگری در میان آنها وجود دارد. این کارگران هم اکنون در سطح کارخانه و گاه در سطح یک رشته صنعت مبارزه مشترکی را علیه سرمایه دار و گاه حکومت سازمان داده‌اند. اعتصابات که از مدتی پیش در کارخانه‌ها ورشته‌های معینی از صنعت شاهد آن هستیم، این واقعیت را نشان می‌دهند. درست است که این مبارزه و این اعتصابات تا کنون عمدتاً اقتصادی بوده‌اند، اما در شرایط تشدید تضادها و رشد بحران سیاسی، این احتمال هر لحظه وجود دارد که این شکل مبارزه کارگری به شکل عالی‌تر یعنی اعتصاب سیاسی ارتقا یابد و در چنین حالتی سریعاً به یک اعتصاب عمومی سیاسی و به یک مبارزه سراسری علیه حکومت تبدیل گردد. در حالیکه دیگر طبقات و اقشار، حتی اقشار انقلابی متحد طبقه کارگر،